



پرونده‌ی ویژه:

انقلاب فرهنگی سال ۱۳۵۹



## انقلاب فرهنگی سال ۱۳۵۹

ناصر مهاجر

اسلامی، در تالار اجتماعات دانش کده‌ی پزشکی دانش گاه تبریز درباره‌ی «اسلام و اهداف انقلابی» سخن راند. سخنان تحریک آمیزش در قسمت پرسش و پاسخ «... باعث شد که بین دو گروه از دانش جویان... درگیری ایجاد شود... در پی این حادثه، ساختمان مرکزی دانش گاه تبریز توسط اعضای سازمان دانش جویان مسلمان و انجمن اسلامی کارگران و کارمندان این دانش گاه تصرف شد. متصرفین طی اطلاعیه‌هایی ضمن اعتراض به برهم خوردن جلسه‌ی سخن رانی، خواستار تصفیه و پاک سازی دانش گاه شدند... به دنبال این وقایع... به دعوت جامعه‌ی روحانیت تبریز از ساعت پنج بعد از ظهر (چهارشنبه، بیست و هفتم فروردین) اقشار مختلف مردم متشکل از نهادهای انقلاب، دانش جویان مسلمان و اعضای انجمن‌های اسلامی دانش آموزان تبریز، به عنوان درخواست پاک سازی دانش گاه تبریز از عوامل ضد انقلاب و اخلاک گر، از میدان شهرداری به سوی دانش گاه تبریز دست به یک راه پیمایی زدند و با دادن شعارهایی مبنی بر وحدت و یک پارچگی، خواستار تصفیه و پاک سازی محیط دانش گاه از عوامل ضدانقلاب شدند.» (۴) حرکت روحانیت مبارز تبریز که درجا از حمایت سپاه پاسداران این شهر، جهاد سازندگی، دفتر تبلیغات اسلامی، بازار تبریز، چندین انجمن اسلامی دانش آموزی و کارگری و... روبرو شد، «احتمال آغاز یک برنامه‌ی از پیش طراحی شده را قوت بخشید و دو تن از معاونان دانش گاه تبریز نیز در استعفانامه‌ی اعتراضی خود نوشتند که مهاجمان به ساختمان مرکزی از پشتیبانی افراد مسلح خارج از دانش گاه برخوردار بوده‌اند.» (۵) و این در حالی بود که دکتر فاروقی رییس دانشگاه تبریز، هم‌زمان با

در ارتباط با شرق و یا غربند، تصفیه کردند و دانشگاه محیط علم شود... اگر ما تربیت اصولی در دانش گاه‌ها داشتیم، هرگز طبقه‌ی روشن فکر دانش گاهی‌ای نداشتیم که در بحرانی‌ترین اوضاع ایران، در نزاع و چند دستگی با خودشان باشند و از مردم بریده باشند... اکثر ضربات مهلکی که به این اجتماع خورده است، از دست اکثر همین گروه روشن فکران دانش گاه رفته‌ای است که همیشه خود را بزرگ می‌دیدند و می‌بینند... طلاب علوم دینی و دانش جویان دانش گاه‌ها باید در روی مبانی اسلامی مطالعه کنند و شعارهای گروه‌های منحرف را کنار بگذارند و اسلام راستین را جایگزین تمام اندیشه‌ها نمایند... دانش جویان عزیز، راه اشتباه روشن فکران دانش گاهی غیرمتعهد را نروید و خود را از مردم جدا نسازید...» (۱)

چند روز پیش از این پیام، «مصطفی میرسلیم معاون سرپرست وزارت کشور، در نامه‌ای به وزیر علوم از وی خواسته بود، تا روسای دانش گاه‌ها از اجازه دادن به گروه‌های سیاسی به هر عنوان، برای برگزاری مراسم سخن رانی و تبلیغات سیاسی خودداری کنند.» (۲) پس از پیام نوروزی آیت‌الله خمینی، رییس وقت شهربانی، در بخش نامه‌ای «از روسای دانش گاه‌ها می‌خواهد از صدور مجوز برگزاری مراسم برای احزاب سیاسی در دانش گاه‌ها خودداری نمایند.» (۳) این بخش نامه اهمیتی اگر داشت، در روح هشدار دهنده‌اش بود؛ ورنه، نه قدرت اجرایش را داشتند و نه دانش جویان به آن تن می‌دادند. بیست و ششم فروردین ۱۳۵۹، حجت‌الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی، عضو شورای انقلاب و یکی از رهبران حزب جمهوری

حضور تاریخی قدرت مند دانش جویان و دانش گاهیان چپ‌گرا و دگراندیش در دانش گاه‌ها و مراکز آموزش عالی و گسترش روزافزون فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی آنان علیه جمهوری اسلامی، دانش گاه‌ها و مراکز آموزش عالی سراسر کشور را در فردای انقلاب بهمن، یکی از پایگاه‌های مهم جنبش ترقی خواهی ایران ساخت. نو دولتانی که توان رویارویی با دانش گاه و دانش گاهیان را نداشتند و استواری اقتدار خود را در گرو فتح این سنگر آزادی می‌دیدند، در آغاز سال ۱۳۵۹، حمله به دانش گاه، تصفیه‌ی دانش گاهیان و دانش جویان دگراندیش و سپس اسلامی کردن این نهاد را در دستور کار خود گذاشتند. دست‌آویز، برچیدن دفتر گروه‌های دانش جویی چپ‌گرا و مجاهدین خلق از دانش گاه‌ها بود، که «کانون‌های توطئه» خوانده شدند. خط کلی تکوین این اقدام تبهکارانه را، که برآن نام «انقلاب فرهنگی» گذاشتند، به دست می‌دهیم:

آیت‌الله خمینی در پیام نوروزی فروردین ۱۳۵۹، «انقلاب اساسی در تمام دانش گاه‌ها»، «تصفیه‌ی اساتیدی که در ارتباط با شرق و غربند» و «تبدیل دانش گاه‌ها به محیط علم برای تدریس علوم عالی اسلامی» را هم‌چون یکی از وظایف «جناب آقای رییس جمهور، شورای انقلاب و دولت و قوای انتظامی» تعیین کرده بود و از «عموم ملت» خواسته بود «با تمام قوا و تعهدی که به اسلام عزیز دارند در سرتاسر کشور از پشتیبانی جدی آنان خودداری نکنند.» چکیده‌ی گفته‌هایش بدین شرح است:

«باید انقلابی اساسی در تمام دانش گاه‌های سراسر ایران به وجود آید. اساتیدی که



به پشتیبانی از هر دو گروه در اطراف دانش گاه اجتماع کرده‌اند.»

چنین آرایش قوایی، که بیش و کم در درون و پیرامون همه‌ی دانش گاه‌ها و موسسات آموزش عالی کشور پدید آمد، نشان از گریزناپذیری رویارویی خونینی داشت که حکومت گران در تدارکش بودند. حکومت اما هنوز فرمان آتش به نیروهایش نداده بود.

### ۳

جمعه بیست و نهم فروردین، رییس جمهور ابوالحسن بنی‌صدر و اعضای شورای انقلاب با آیت‌الله خمینی دیدار و گفت‌وگو می‌کنند. «در پایان این ملاقات که تا ساعت چهارده ادامه می‌یابد»، اطلاعیه‌ای منتشر می‌شود. (۱۳) این اطلاعیه پس از اشاره به ضرورت «تغییرات بنیادی» در نظام آموزش عالی کشور و این که دانش گاه باید «محل کار و فعالیت دانش گاهی ملهم از انقلاب اسلامی باشد و از حالت ستاد عملیاتی گروه‌های گوناگون خارج شود، اشعار می‌داشت:

«۱- ستاد عملیاتی گروه‌های گوناگون، دفترهای فعالیت و نظیر این‌ها که در دانش گاه‌ها و دانش کده‌ها و موسسات آموزش عالی مستقر شده‌اند، در ظرف سه روز- از صبح شنبه تا پایان روز دوشنبه- برچیده شوند. چنان چه تا پایان این مهلت، تاسیسات مذکور برچیده نشوند، شورای انقلاب مصمم است که همه با هم، یعنی رییس جمهوری و اعضای شورا، مردم را فراخوانند و هم‌راه با مردم در دانش گاه‌ها حاضر شوند و این کانون‌های اختلاف را برچینند. ۲- دانش گاه‌ها و مدارس عالی باید ترتیبی دهند که امتحانات تا چهاردهم خرداد پایان یابد و از پانزدهم خرداد تعطیل خواهد شد تا فرصت کافی برای تهیه‌ی برنامه و نظام آموزشی بر پایه‌ی معیارهای انقلابی داشته باشد. پذیرش دانش جو بر اساس موازین جدید انجام خواهد یافت. ۳- هر گونه استخدام در دانش گاه‌ها از هم اکنون باید متوقف شود...» (۱۴)

نزدیک به دو ساعت پس از صدور این اطلاعیه، دانش گاه پلی تکنیک تهران به دست صفوف حزب‌الله، که پیشاپیش اعضای انجمن اسلامی حرکت می‌کردند، فتح می‌شود. این‌ها از نماز جمعه می‌آمدند، که سخن‌ران پیش از خطبه‌هایش، شیخ صادق خلخالی بود و خطیب‌اش سیدعلی خامنه‌ای! این‌ها هنگامی



درگیری پلی تکنیک، به دانش کده‌ی علوم ارتباطات اجتماعی و سپس به دانش گاه ملی کشیده می‌شود. دانش کده‌ی علوم ارتباطات اجتماعی در صبح پنج‌شنبه بیست و هشتم فروردین «به تصرف انجمن اسلامی این دانش کده در آمد.» (۱۱) اما دانش جویان دانش گاه ملی سرسختانه مقاومت می‌کنند. این دانش جویان، «که به طور عمده از سه گروه انجمن دانش جویان مسلمان، دانش جویان پیش گام و دانش جویان مبارز تشکیل می‌شدند... ساختمان مرکزی دانش گاه ملی را در زیر پوشش خود قرار دادند... اعضای کمیته‌ی مستقر در دانش گاه ملی در پاسخ این سؤال که در صورت حمله به دانش گاه چه خواهید کرد؟ پاسخ دادند: در صورتی که افراد مسلح به دانش گاه حمله کنند، با آن‌ها مقابله خواهیم کرد. ولی اگر گروه‌های مردم وارد شوند، ما عکس‌العملی نشان نخواهیم داد.» (۱۲) دامنه‌ی درگیری‌ها به دانش گاه علم و صنعت هم می‌کشد. «کیهان»، بیست و هشتم فروردین ماه، در این باره می‌نویسد: «حدود ساعت هشت صبح گروهی از افراد در حالی که شعار می‌دادند، پشت درهای دانش کده‌ی علم و صنعت اجتماع کردند و قصد ورود به محوطه‌ی دانش گاه را داشتند. ولی به علت بسته بودن در و اجتماع اعضای انجمن دانش جویان مسلمان (هوادر سازمان مجاهدین خلق ایران) و سایر گروه‌های سیاسی، نتوانستند وارد محوطه شوند و فقط ورود و خروج با ارایه‌ی کارت دانش جویی صورت گرفت... بنا بر گزارش خبرنگار «کیهان»، در جلوی در دانش گاه افرادی از سوی کمیته‌ها و شهربانی مستقر شدند... ضمناً گروه‌های مختلف دانش آموزان و دانش جویان

اعلام مخالفت خود با اشغال دانش گاه به دست حزب‌اللهی‌ها، فاش ساخت که شورای دانش گاه «... طی اطلاعیه‌ی از اعضای سازمان دانش جویان مسلمان و انجمن اسلامی کارگران و کارمندان خواسته که هر چه زودتر از اشغال دانش گاه دست بردارند.» (۶) بیهوده بود. عملیات سراسری فتح دانش گاه‌ها آغاز شده بود!

### ۲

انتشار خیر اشغال دانش گاه تبریز به دست انجمن اسلامی و امت حزب‌الله، دانش جویان دانش گاه‌ها و موسسات آموزش عالی سراسر کشور را بیم‌ناک و اندیش‌ناک می‌سازد. (۷) اعلامیه‌ی انجمن‌های دانش جویان مسلمان دانش گاه‌ها و مدارس عالی (هوادر سازمان مجاهدین خلق ایران) که «قشه‌ی سازمان‌دهی، اشغال، برهم زدن و نهایتاً تعطیل دانش گاه‌ها» را بر ملا می‌سازد، بر دل‌نگرانی‌ها می‌افزاید. (۸) جهت مقابله‌ی سازمان یافته با هجوم عوامل ارتجاع به دانش گاه‌ها، کمیته‌ای به نام کمیته‌ی دفاع از آزادی دانش گاه به وجود می‌آید. این کمیته دربرگیرنده‌ی دانش جویان مبارز، دانش جویان هوادر راه کارگر، دانش جویان پیش گام، انجمن دانش جویان مسلمان و دانش جویان هوادر سازمان پیکار است. (۹) این‌ها هستند، که با مهاجمین حزب‌اللهی در دانش گاه پلی تکنیک تهران درگیر می‌شوند و حرکت آنان را جهت تصرف دفاتر تشکل‌های دانش جویی این دانش گاه خنثی می‌سازند. (۱۰) و این درگیری سرآغاز یک رشته درگیری‌هاست: میان دانش جویان موسسات عالی آموزشی تهران با حکومت گران.

که خلخالی را پشت تریبون دیدند، فریاد برآوردند: «دادگاه‌های خلخالی ایجاد باید گردد!» این‌ها از زبان عضو شورای انقلاب و جانشین آینده‌ی امام‌شان شنیده بودند:

«نظام دانش‌گاهی ما همان نظام دانش‌گاهی رژیم گذشته است... ملت ایران نمی‌تواند به این دانش‌گاه امیدوار باشد... دانش‌جویان مسلمان ما که اکثریت قاطعی در دانش‌گاه‌ها هستند، این فرصت را پیدا نمی‌کنند که اسلام را بیاموزند و بیاموزانند. حداقل توقع یک دولت جمهوری اسلامی از دانش‌گاهی که از بودجه‌ی بیت‌المال همین مسلمان‌ها استفاده می‌کند... این است که دانش‌گاه‌ها لااقل زمینه‌های رشد اسلامی را فراهم کند؛ نه این که با او مخالفت کند و گروه‌های ضداسلامی، دانش‌گاه را تبدیل به پایگاه حمله به اسلام کنند. همان ضد انقلابی که تا دیروز در خدمت آریامهر بوده، امروز... ماسک چپ به صورت بزند و دانش‌گاه را به تشنج بکشاند. دانش‌گاه اسلامی تحمل این مسایل را نمی‌کند. پسران و دختران دانش‌جو، دردمندانه و خون به جوش آمده اظهار می‌کنند دیگر نمی‌توانند این وضع را تحمل نمایند. ببینند که یک استاد مخالف با اسلام، در سر کلاس درس به اسلام توهین کند. نمی‌خواهند ببینند که گروه‌های مخالف مسلح، گروه‌بندی خود را در داخل دانش‌گاه بکنند. دانش‌گاه را تبدیل به مرکزی کرده بودند که چند نفر قدره‌بند علیه جمهوری اسلامی عده‌ای را به ترکمن صحرا و عده‌ی دیگری را به کردستان بفرستند... این‌ها باید دانش‌گاه‌ها را تخلیه کنند. اگر این مراکز که مرکز فساد شده است، به صاحبان اصلی آن یعنی ملت تحویل نشود، خود ملت خواهد رفت و از این مراکز پاسداری خواهد کرد و هم‌کاران دانسته و نادانسته‌ی امپریالیسم آمریکا را از آن جا خواهد راند... شما حق دارید. از این که دانش‌گاه اسلامی نیست و پرچم داس و چکش در این مکان‌ها بالا می‌رود. مردم خون ندادند که این طور بشود...» (۱۵)

لشکر حزب‌الله پس از شنیدن فرمان حمله، به رویارویی با دانش‌جویانی می‌شتابند که «جلوی در (پلی تکنیک) زنجیر بسته و با شعار "مرگ بر آمریکا، مرگ بر آمریکا" و مشت‌های گره کرده، از ورود مهاجمین به دانش‌گاه جلوگیری می‌کردند». سرانجام اما

چوب و چماق بر مشت‌های گره کرده چیره می‌شود و حزب‌اللهی‌ها به دانش‌گاه سرریز می‌شوند و دفاتر تشکل‌های دانش‌جویی را تاراج می‌کنند و دانش‌جویان را تار و مار. (۱۶) هم‌زمان با یورش به پلی تکنیک، گردان دیگری از نمازگزاران حزب‌اللهی به سوی دانش‌کده‌ی تربیت معلم به حرکت در می‌آید. این‌ها می‌بایست انجمن اسلامی را قوت بخشند، که از ساعت‌های آغازین صبح آن روز در کشاکش با دانش‌جویان مخالف حکومت بود و آماده‌ی فتح این دانش‌کده. «هوادران و اعضای انجمن دانش‌جویان مسلمان، دانش‌جویان پیش‌گام و دانش‌جویان مبارز... با اتوموبیل و وانت‌بار در اطراف دانش‌گاه (تربیت معلم) اجتماع کردند... گروه‌های مخالف با تعطیل شدن دانش‌گاه‌ها... با دادن شعار به طرف دانش‌گاه تربیت معلم حرکت کردند... با مقاومت گروه‌هایی که از سازمان دانش‌جویان مسلمان پشتیبانی می‌کردند، روبرو شدند... [درگیری] پس از مدتی به جنگ تن به تن انجامید... و به اوج خود رسید. عده‌ی بسیاری از افراد دو گروه با پرتاب سنگ و یا چاقو و چوب دستی از ناحیه‌ی سر و دست و پا مجروح شدند... در همین هنگام سپاه پاسداران منطقه‌ی شش... برای متفرق کردن گروه‌های سیاسی... مبادرت به تیراندازی هوایی کرد...» (۱۷) شمار دقیق قربانیان این رویداد را نمی‌دانیم. اعضای هیات علمی دانش‌گاه تربیت معلم در بیانیه‌ی که در فردای آن روز انتشار دادند، از یک تن کشته و پنجاه زخمی یاد کردند. (۱۸)

روزنامه‌ی «کیهان» نیز به گفته‌ی یکی از خبرنگاران خود، که «به داخل ساختمان اصلی دانش‌گاه تربیت معلم رفته بود، گزارش می‌دهد که حدود پانصد الی ششصد نفر از دانش‌جویان دانش‌گاه تربیت معلم، در راهروها و راه پله‌ها نشسته بودند و تعدادی که پانسمنان و مداوای زخم‌ها و جراحی‌ها بودند. تعدادی آمبولانس نیز... به محل آمده بودند که مشغول مداوای مجروحان و انتقال آن‌ها به بیمارستان‌های مختلف بودند... حدود صد الی صد و بیست نفر از طرفین مجروح شده بودند و بر اساس یک گزارش تأیید نشده، تا این ساعت یک نفر از دانش‌جویان خفه شده است. یکی از دانش‌جویان دختر که بسیار هراسان بود در راهروی ساختمان اصلی به خبرنگار «کیهان» گفت: حدود یک ساعت قبل، تمام تلفن‌های داخلی دانش‌گاه قطع

گردید و برای گرفتن کمک به مجروحان... با تلفن از بیمارستان‌ها کمک خواسته شد. چندین نفر از مجروحان که از ناحیه‌ی دست و پا و سر و صورت مجروح شده بودند، در بیرون از ساختمان اصلی به خبرنگاران گفتند... با پرتاب آجر و سنگ مجروح... شدند. بر اساس گزارش‌های مختلف، شبیه این زد و خورد در چند موسسه‌ی عالی از قبیل پلی تکنیک، مدرسه‌ی عالی بیمه، مدرسه‌ی عالی متحدین (دانش‌کده‌ی دختران) رخ داده بود...» (۱۹)

طرحی که در تهران به اجرا در آمد، به شکل‌های کم و بیش هم‌سانی در بسیاری از شهرهای دانش‌گاهی ایران تکرار شد. در کرمان، «گروه‌های شرکت کننده در نماز جمعه به اتفاق روحانیون از مسجد جامع به سوی دانش‌گاه کرمان راه‌پیمایی کردند. آن‌ها در حالی که شعار سر می‌دادند: «دانش‌گاه اسلامی ایجاد باید گردد»، «دانش‌گاه، دانش‌گاه، سنگر اسلام ما»، «روحانی، دانش‌جو، حافظ اسلام ما»، دانش‌گاه را به تصرف خود در می‌آورند.» (۲۰)

در شیراز، نیروی حزب‌الله پس از پایان نماز جمعه و سخن‌رانی یکی از اعضای ستاد و سازمان دانش‌جویان مسلمان دانش‌گاه شیراز وابسته به دانش‌جویان پیرو خط امام "با برنامه‌ریزی قبلی" می‌کوشند دانش‌کده‌های پزشکی، مهندسی، ادبیات را هم‌زمان به تصرف خود در آورند. (۲۱) دانش‌جویان مخالف حکومت، دست به مقاومت می‌زنند و این مقاومت تا نیمه شب ادامه می‌یابد. سر آخر، با استقرار سپاه پاسداران، دانش‌جویان واپس می‌نشینند. شمار مجروح شدگان را روزنامه‌های دولتی بیش از پانصد نفر برآورد می‌کنند. (۲۲) برخی در اثر اصابت گلوله مجروح شده بودند: «از جمله دختری به نام نسرین رستمی که ابتدا از دو پا فلج و سپس به شهادت می‌رسد.» (۲۳) با این همه، توازن قوا چندان ناپایدار است که حجت‌الاسلام علی محمد دستغیب «در محل‌های اشغال شده ضمن پشتیبانی از دانش‌جویان، از مردم خواست تا صبح... در جلوی دانش‌کده‌ها تجمع کنند...» (۲۴)

در کرج «در پی برگزاری نماز جمعه به امامت حجت‌الاسلام شریفی... حدود دو هزار نفر در دو گروه به سوی مدرسه‌ی عالی ریاضیات و اقتصاد... رفتند. با ورود این عده به دانش‌کده، بین آنان و عده‌ای که در ساختمان شماره‌ی یک دانش‌کده به سر می‌بردند، درگیری





روی داد.» به گفته‌ی «اطلاعات»، سی و یکم فروردین ۵۹، این درگیری شش ساعت به درازا می‌کشید و سر آخر با دخالت سپاه پاسداران، دانش‌جویان مخالف حکومت واپس می‌نشینند؛ تنها برای این که فردا به دانش‌کده بازگردند و باز نیروی حزب‌الله را به چالش فراخوانند.

سیاهه‌ی ضرب و شتم، بگير و بند و کشت و کشتار برای اشغال دانش‌گاه‌های کشور را در روز جمعه بیست و نهم فروردین می‌شود هم‌چنان ادامه داد. به این بسنده می‌کنیم، که: دانش‌جویان پیرو خط امام در کنف حمایت حزب‌اللهی‌های چماق‌دار، ده‌ها نفر را با سلاح سرد یا گرم به قتل می‌رسانند، چند صد دانش‌جو را زخمی می‌سازند و چند صد دانش‌جوی دیگر را دستگیر می‌کنند؛ از جمله در دانش‌کده‌ی علوم اقتصادی و اجتماعی بابلسر، دانش‌گاه تربیت معلم تهران، مدرسه‌ی عالی بیمه، مدرسه‌ی عالی متحدین [مدرسه‌ی عالی دختران]، دانش‌کده‌ی پزشکی فیروزگر، مدرسه‌ی عالی کامپیوتر، مدرسه‌ی عالی اراک، دانش‌کده‌ی کشاورزی زنجان، دانش‌کده‌ی علوم بانکی، مدرسه‌ی عالی کامپیوتر، مجتمع تکنولوژی انقلاب و مدرسه‌ی دماوند.

#### ۱۴

درگیری در گستره‌ی دانش‌گاه‌ها و مدارس عالی کشور در روز شنبه سی‌ام فروردین، چشم‌گیرتر از روزهای پیش است. از سر صبح، دو گروه به سوی دانش‌گاه‌ها به حرکت درمی‌آیند. گروهی با هدف فتح دانش‌کده‌ها، سپردن مهار آن به دست حکومت‌گرایان و برچیدن دفتر تشکل‌های دانش‌جویی مخالف حکومت، و گروهی دیگر با هدف باز پس گرفتن دانش‌گاه از حکومت‌گرایان، ایستادگی در برابر اسلامی کردن دانش‌گاه و باز ستاندن دفتر تشکل‌های دانش‌جویی. بین دو گروه «در بیش‌تر دانش‌گاه‌های کشور درگیری‌هایی روی می‌دهد»، که در جریان آن شماری زخمی و شماری روانه‌ی زندان‌ها می‌شوند. (۲۵)

بدین ترتیب، مجتمع آموزش عالی قم، دانش‌گاه بوعلی سینای همدان، دانش‌گاه صنعتی اصفهان، مدرسه‌ی عالی علوم اراک، دانش‌کده‌ی کشاورزی زنجان، دانش‌گاه

ارومیه، دانش‌گاه سیستان و بلوچستان، دانش‌گاه علوم کرمانشاه نیز فتح می‌شوند و به تصرف انجمن‌های اسلامی در می‌آیند. در این جاها نیز هم‌چون دیگر دانش‌گاه‌های اشغال شده، درهای ورودی را می‌بندند، از تشکیل کلاس‌ها جلوگیری می‌کنند و نمی‌گذارند کارمندان و دانش‌جویان و کادر علمی به دانش‌گاه وارد شوند. (۲۶)

از سوی دیگر، در نتیجه‌ی پیگیری و پیکار دانش‌جویان مخالف، شماری از دانش‌کده‌هایی که روز جمعه به تصرف انجمن اسلامی در آمده بود، از دست‌شان ستانده می‌شود. در جاهایی، قدرت چندین بار دست به دست می‌گردد: مدرسه‌ی عالی پارس، مدرسه‌ی



عالی کامپیوتر؛ علوم ارتباطات، مدرسه‌ی عالی ریاضیات و اقتصاد کرج... اما هر کجا که مخالفان بر دانش‌جویان حکومت‌گرا چیره می‌شوند، سپاه پاسداران پا به میدان می‌گذارد و به پشتیبانی از متصرفین حزب‌اللهی بر می‌آید. این موارد همواره با دست‌گیری دانش‌جویان مخالف توأم است. (۲۷)

در مواردی نیز جدال و جنگ ابعادی گسترده می‌یابد و تنها پس از لشکرکشی همه‌سویه‌ی حزب‌الله، سنگرهای مقاومت فرو می‌ریزند: دانش‌گاه اراک، بابلسر، مشهد و شیراز و... چگونگی این فتح را روزنامه‌های حکومتی این‌گونه بازتابانند:

«بابلسر: به دنبال درگیری‌هایی که روز گذشته در مدرسه‌ی عالی بابلسر رخ داد، حدود سی نفر مجروح شدند. گروهی از مردم به کمک دانش‌جویان اشغال‌کننده برخاستند. در همین حال، دانش‌جویان مخالف اشغال مدرسه نیز به عنوان اعتراض... صبح و عصر در خیابان‌های شهر دست به تظاهرات زدند و خواستار باز شدن مدرسه‌ی عالی شدند.

شیراز: در پی اشغال دانش‌کده‌های ادبیات و علوم، پزشکی و مهندسی دانش‌گاه شیراز... توسط دانش‌جویان مسلمان دانش‌گاه شیراز، پیش از ظهر دیروز گروه‌های زیادی در جلو ساختمان دانش‌کده‌ی ادبیات و علوم، اجتماع کردند. جمعی از دانش‌جویان وابسته به گروه‌های مختلف در حالی که شعار می‌دادند، به اجتماع مردم داخل شدند و در همان زمان شعارهای دو طرف تبدیل به زد و خورد خشونت‌بار شد و مخالفین با سنگ و چوب به یک‌دیگر حمله کردند، که در نتیجه بیش از ده‌ها نفر مجروح شدند که توسط آمبولانس‌های اورژانس به مراکز درمانی انتقال یافتند و پاسداران برای متفرق کردن گروه‌های مخالف دست به تیراندازی هوایی زدند... در درگیری‌های میان دو گروه از دانش‌جویان، حدود سیصد نفر مجروح شدند... طبق آخرین گزارش، ساعت هفده دیروز هنوز دانش‌کده‌های مختلف دانش‌گاه شیراز، در اختیار ستاد دانش‌جویان مسلمان این دانش‌گاه است. هم‌چنین جمعی از پزشک‌ها و انترن‌ها و پرستاران بیمارستان سعدی، به علت دخالت عوامل غیرمسئول از بعد از ظهر دیروز دست از کار کشیده و در محوطه‌ی جلوی بیمارستان سعدی اجتماع کرده‌اند.

مشهد: ... گروه‌هایی از دانش‌جویان مسلمان در دانش‌کده‌های مختلف دانش‌گاه مشهد از جمله دانش‌گاه علوم، ادبیات و پزشکی اجتماع کردند و ضمن تصرف این دانش‌کده‌ها به دادن شعارهایی در تایید شورای انقلاب پیرامون متوقف کردن فعالیت دفاتر گروه‌های سیاسی در دانش‌گاه‌ها پرداختند... گروهی از دانش‌جویان نیز برای تصرف سازمان مرکزی دانش‌گاه مشهد در محوطه‌ی

بیمارستان دکتر مصدق... اجتماع کردند و قصد تصرف سازمان مرکزی دانش‌گاه مشهد را داشتند... مجروحین... در پنج بیمارستان مورد مداوا قرار گرفته‌اند... ۳۱۶ نفر از مجروحین... به طور سرپایی معالجه و مرخص شدند و چهل نفر دیگر در بیمارستان بستری شده‌اند، که حال یک نفر از آنان وخیم است.» (۲۸)

گفتنی است که هم‌زمان با عملیات اشغال دانش‌گاه مشهد، امت حزب‌الله این شهر، ستاد سازمان مجاهدین خلق ایران (شاخه‌ی خراسان) را نیز به محاصره در می‌آورد. در زد و خورد سختی که میان مهاجمان و مدافعان ستاد مجاهدین در می‌گیرد، شمار زیادی زخمی می‌شوند. «اطلاعات»، اول اردیبهشت، شمار زخمی‌ها را ۶۶۰ نفر برآورد می‌کند، که از آن میان شصت نفر در بیمارستان‌های مشهد بستری می‌شوند. با پا در میانی استان‌دار، حزب‌الله دست از حمله برمی‌دارد و مجاهدین ستادشان را خالی می‌کنند و به یکی دیگر از ساختمان‌هایی که در اختیار داشتند، می‌روند. گرد آمدن «گروه‌های مختلف مردم و هواداران مجاهدین خلق در اطراف ساختمان جدید» و سپر محافظتی که بر پا می‌شود نیز اراده‌ی حزب‌الله را در اجرای عملیات ایذایی علیه مجاهدین سست نمی‌کند. در اولین ساعت‌های بعد از ظهر، زد و خورد شدت می‌یابد و سنگ‌پرانی به تیراندازی تبدیل می‌گردد، که در جریان آن یکی از هواداران مجاهدین به نام شکرالله مشکین‌فام کشته می‌شود. در پی این جنایت، مجاهدین «برای جلوگیری از تشدید آشوب» این ساختمان را نیز خالی می‌کنند و در خیابان‌های بهار و احمدآباد به راه‌پیمایی می‌پردازند، که «متقابلاً (حزب‌الله) در مخالفت با این راه‌پیمایی، در مقابل صف راه‌پیمایان» به حرکت در می‌آیند. (۲۹)

این رویداد محلی، بی‌گمان در تصمیم‌گیری سیاسی مجاهدین به واداشتن دانش‌جویان هوادارشان برای جدا کردن صف خود از صف نیروهای چپ‌گرا در مقیاس سراسری و برچیدن خودخواسته‌ی دفترهاشان تأثیر داشته است. چه، می‌دانیم از بعد از ظهر روز شنبه سی فروردین در میان دانش‌جویان دانش‌گاه‌ها و مدرسه‌های عالی تهران زمزمه می‌افتد، که مجاهدین می‌خواهند از کمیته‌ی دفاع برای آزادی دانش‌گاه پا پس کشند و به اراده‌ی حکومت تن در دهند. از این روست که دانش‌جویان، عصر آن روز «اتحاد و وحدت

همه‌ی دانش‌جویان» را از شعارهای مرکزی راه‌پیمایی بزرگ خود در خیابان‌های مرکزی تهران می‌نمایند. (۳۰)

نا آرامی‌ها، درگیری‌ها، خون‌ریزی‌ها و ایستادگی‌های توده‌ی دانش‌جو در برابر بستن دانش‌گاه‌ها، پاک‌سازی دانش‌گاهیان و اسلامی کردن این نهاد مهم آموزش کشور و نیز ناخرسندی و نگرانی مردم از سیر رویدادها، نشست فوق‌العاده‌ی شورای انقلاب را ضروری می‌سازد. این‌ها که جملگی به اصل «انقلاب فرهنگی» باور داشتند، درباره‌ی شکل و شیوه‌ی پیش‌برد آن، دو دسته بودند. بیانیه‌ی این نشست، اما نمایان‌گر آن است که جناح اسلام‌گرایان معتدل - به رهبری بنی‌صدر - که سیاست احیای اقتدار دولت را پی می‌گرفت، بر رفتار قانونی پای می‌فشرد و «دگرگونی بنیادی نظام آموزشی» را رسالت دولت می‌شمرد، توانست شکل به انجام رساندن روند آغاز شده را بر واپس‌گرایان اسلامی تحمیل کند، که در پی آن بودند که «انقلاب فرهنگی» شان را نیز به وسیله‌ی «نهادهای انقلابی»، به اشکال فراقانونی و شیوه‌های خشونت‌آمیز پیش برند. تأکید بر این که «برچیدن ستادها و دفاتر فعالیت گروه‌های مختلف شامل کلیه‌ی مراکز، دفاتر و اتاق‌هایی است که به نحوی از انحا به گروه‌ها مربوط می‌شود»، به معنای آن بود که انجمن‌های اسلامی نیز باید دفترهای خود را خالی کنند و فرادستی دولت را در دگرگونی‌های در پیش بپذیرند. این بند در کنار بند چهارم، که تصریح می‌کند برچیدن دفترها «به معنای عدم رعایت جو آزاد و سازنده‌ی فکری در چهارچوب قانون اساسی نیست» و این که پس از برچیدن دفاتر در روز دوم اردیبهشت، دانش‌گاه بازگشوده می‌شود، امتیازهای کوچکی بود که می‌بایست بر حق بزرگی که از دانش‌جویان ستانده می‌شد و برچیدن «کتاب‌خانه‌ها، دفترهای هنری و ورزشی و نظایر این‌ها را [نیز] در بر می‌گرفت»، پرده‌ی ساتری بیاندازد و سپر انداختن و تسلیم را توجیه پذیر سازد. بندهای پنج و شش و هفت هم هر یک به گونه‌ی نشان از آن داشت، که ترجیح می‌دهند پرده‌ی پایانی فتح دانش‌گاه با خشونت و خون‌ریزی کم‌تری اجرا شود:

«۵- برچیدن این مراکز در دو روز آینده، با حضور دانش‌جویان در دانش‌گاه‌ها منافات دارد. بنابراین، دانش‌جویان با شورای انقلاب هم‌کاری خواهند نمود

و از این ساعت دانش‌گاه‌ها را تخلیه می‌کنند تا کار برچیدن این مراکز به آسانی صورت گیرد.

۶- هر یک از گروه‌ها برای جمع‌آوری و وسایلی که در دفاتر موجود است و تخلیه‌ی این دفاتر، پنج نفر را به سرپرست دانش‌کده معرفی می‌کنند. وسایل با حضور مسئولان اداری دانش‌کده‌ها، در محلی مضبوط می‌گردد تا بعداً آن چه متعلق به دانش‌جویان است، از دانش‌گاه خارج شود و آن چه به دانش‌گاه تعلق دارد، به سرپرست دانش‌گاه و یا نماینده‌ی او سپرده شود.

۷- به کمیته‌ی مرکزی انقلاب اسلامی دستور داده شده است، که حفظ امنیت دانش‌گاه‌ها و نمایندگان گروه‌ها را... به عهده بگیرد.

۸- از همه‌ی مردم خواسته می‌شود، که آمادگی خود را برای اجرای این تصمیمات حفظ کنند و در عین حال برای آسان کردن کار تخلیه‌ی ستادها، از تجمع در حول و حوش دانش‌گاه‌ها و موسسات آموزش عالی خودداری کنند. بدیهی است در هر لحظه که شورای انقلاب لازم دانست، با یک پیام رادیویی از آنان خواسته می‌شود تا به هم‌راه رییس جمهوری و شورای انقلاب به دانش‌گاه‌ها بروند...» (۳۱)

به محض صدور این اطلاعیه، سازمان جوانان و دانش‌جویان دموکرات، هوادار حزب توده‌ی ایران که پس از رویدادهای دانش‌گاه تبریز «هشدار» داده بود: «توطئه‌های جدیدی در دانش‌گاه‌ها در شرف تکوین است» و «گروه‌های چپ‌نما» را متهم کرده بود، که «... از تعمیق انقلاب ضد امپریالیستی و خلقی ایران به رهبری امام خمینی به وحشت افتاده‌اند و برای به آشوب کشیدن محیط‌های دانش‌گاهی و نهایتاً خدمت به امپریالیسم و ضد انقلاب تلاش می‌کنند...» (۳۲)، اطلاعیه‌ی تازه‌ای می‌دهد و اعلام می‌نماید به رغم آن که معتقد است:

«... حق فعالیت آزاد گروه‌های مترقی و ضد امپریالیستی دانش‌جویی باید محترم شمرده شود و تضمین گردد... ما این حق را شامل گروهک‌هایی که تحت لوای دموکراسی به فعالیت‌های ضد انقلابی و نفاق‌افکنانه... مشغولند، نمی‌دانیم... ما با این که تعطیل دفاتر گروه‌های سیاسی مترقی دانش‌جویی را صحیح نمی‌دانیم،



به نوبه‌ی خود برای جلوگیری از هر نوع تشنج و ناآرامی در دانش‌گاه‌ها، دفاتر خود را در دانش‌گاه‌ها تعطیل می‌کنیم...» (۳۳)

دانش‌جویان هوادار مجاهدین خلق نیز پس از انتشار اطلاعیه‌ی شورای انقلاب، صف خود را از صف دانش‌جویان مخالف جدا می‌کنند و در همان شبان‌گاه‌سی‌ام فروردین، صحن دانش‌گاه‌ها را ترک می‌گویند. و این در حالی است، که می‌گفتند هنوز معنای «پیام شورای انقلاب و مقامات مسئول» را «کاملاً نفهمیده‌اند و نمی‌دانند، که «مقصود تعطیل ستادهای عملیاتی دقیقاً چیست» و این که «اگر مقصود از این مساله، تعطیل فعالیت سیاسی دانش‌جویان و انجمن‌ها و گروه‌های دانش‌جویی است، چنین طرحی نه تنها به نفع انقلاب نیست، بلکه به زیان خلق ما در یک مبارزه‌ی ضدامپریالیستی و رهایی بخش است.» (۳۴) نکته اما در جای دیگری نهفته است. رییس جمهور بنی‌صدر، حمله به دفتر این سازمان را محکوم کرده بود و پای‌بندی‌اش را به حق فعالیت سیاسی مجاهدین خلق ابراز داشته بود و حتا گفته بود، که ساختمان‌های اشغال شده‌ی مجاهدین در مشهد باید خالی شوند. جان کلامش در اطلاعیه‌ی که روزنامه‌ها در روز اول اردیبهشت چاپ کردند، مشهود است:

«در این دو سه روز، گروه‌هایی با عنوان این که رییس جمهوری و شورای انقلاب از مردم خواسته‌اند ستادهای گروه‌ها را تخلیه کنند، افراد را در برابر دانش‌گاه‌ها و موسسات عالی و مراکز فعالیت گروه‌های سیاسی در خارج دانش‌گاه جمع می‌کنند

و برخوردهایی به وجود می‌آورند، که منجر به ضرب و جرح و بیش‌تر از آن شده و می‌شود. این است که این مراتب را به اطلاع عموم می‌رساند.

۱- برابر اطلاعیه و توضیحات چند گروه دانش‌جویی، این گروه‌ها تصمیم شورای انقلاب را اجرا کرده و می‌کنند. بنابراین، تا صبح سه‌شنبه هیچ نیازی به اجتماع مردم نیست... هر گونه اجتماع و ایجاد درگیری در دانش‌گاه‌ها و خارج آن، عمل ضد انقلابی تلقی می‌شود.

۲- در خارج دانش‌گاه اقدام به هرگونه تجمع و حمله به مراکز سازمان‌های

سیاسی، توطئه بر ضد دولت انقلاب و تضعیف جبهه‌ی داخلی ما در برابر آمریکای سلطه‌گر است. هر محلی که خارج از دانش‌گاه تصرف شده باید فوراً تخلیه گردد.

۳- ... اجرای تصمیمات مقامات تعیین شده از سوی مردم، شرط ادامه‌ی انقلاب و پیروزی آن است.» (۳۵)

## ۵

فرو ریختن سنگر دانش‌گاه‌ها و مدرسه‌های عالی شهرستان‌ها و واپس نشستن نیروهای مجاهدین از دانش‌گاه‌های تهران، توازن قوا را بیش از پیش به زیان دانش‌جویان مخالف



تغییر می‌دهد. سکوت، موضع مماشات‌جویانه و یا دو پهلوی بیش‌تر چهره‌های روشن‌فکری، کانون‌های دموکراتیک و احزاب سیاسی، حکومت را در موقعیت مستحکمی قرار می‌دهد. ابراز نگرانی چند شخصیت سیاسی - مذهبی نسبت به تحول اوضاع (ظاهر احمدزاده، محمدتقی شریعتی، استاد علی‌تهرانی و علی‌اکبر معین فر)، اظهار هم‌بستگی چند کانون دموکراتیک (جمعیت حقوق‌دانان، کانون نویسندگان ایران، کانون مستقل دانش‌گاہیان دانش‌گاه‌های علم و صنعت و شریف) و اعلام پشتیبانی چند سازمان سیاسی (سازمان چریک‌های فدایی خلق

ایران، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر، راه‌کارگر و حزب ایران) در محاسبه‌ی سیاسی حاکمان نقش چندانی ندارد. با این حال، دانش‌جویان مخالف محکم بر جای ایستاده‌اند و بر آنند، که نبرد را ادامه دهند.

در اولین ساعت‌های صبح یک‌شنبه، دور و بر دانش‌گاه تهران پر از افرادی می‌شود که دل‌نگران سرنوشت این رویارویی‌اند: «در حالی که دانش‌جویان پیش‌گام با حلقه کردن دست‌های خود از تالار مولوی که محل ستاد... پیش‌گام و [دانش‌جویان] مبارز است، حفاظت می‌کردند، گروهی دیگر نیز در اطراف دانش‌گاه با راه‌پیمایی منظم اختار می‌کردند، که: دوشنبه آخرین فرصت است!» (۳۶) «علی‌رغم باز بودن درهای اصلی دانش‌گاه تهران، درهای کلیه‌ی دانش‌کده‌ها بسته بود...» (۳۷) «از حدود ساعت یازده، گروه‌های دانش‌جویی در حالی که شعارهایی نظیر «دانش‌گاه سنگر آزادی حفظ باید گردد»، به خیابان شانزدهم آذر وارد شدند و در همین حال گروه‌های دیگری که شعارهایی مبنی بر تایید پیام نوروزی امام خمینی می‌دادند و خواستار اسلامی شدن دانش‌گاه‌ها بودند نیز وارد همین خیابان شدند. گروه‌های زیادی از دانش‌جویان و مردم در اطراف دفاتر گروه‌های سیاسی که در خیابان شانزدهم آذر قرار دارند، اجتماع کردند.» (۳۸) «درهای دانش‌گاه تهران از ظهر... بسته شد، ولی کسانی که علاقه‌مند به رفتن به داخل دانش‌گاه بودند از لابه‌لای میله‌ها یا از بالای آن در حال رفت و آمد به داخل و خارج دانش‌گاه تهران بودند.» (۳۹)

دانش‌جویان دانش‌گاه تهران سرگرم سیاست‌گذاری، طرح‌ریزی و تدارک دفاع از خود بودند. «در مقابل در بزرگ غربی دانش‌گاه تهران، اتوموبیل پاسداران و کمیته‌ها برای دانش‌آموزان و دانش‌جویان که با پلاکارد موافق و مخالف بسته شدن دانش‌گاه‌ها، قصد ورود به محوطه‌ی دانش‌گاه را داشتند، بیانیه‌ی شورای انقلاب را خواندند و از آن‌ها خواست به مهلت سه‌روزه‌ی دانش‌جویان برای تخلیه توجه داشته باشند و سعی کنند که از هر گونه درگیری خودداری شود. با افزون شدن گروه‌های موافق بسته شدن دانش‌گاه‌ها، دانش‌جویان و دانش‌آموزان پیش‌گام (و هواداران دیگر سازمان‌های



سیاسی چپ‌گرا) به طور مرتب و آرام جلو دفاتر گروه‌ها صف کشیدند، تا از هر گونه حمله به مراکز این انجمن‌ها جلوگیری کنند. حدود ساعت چهار بعد از ظهر، یک گروه دانش‌جویی مخالف بسته شدن دانش‌گاه‌ها که قصد راه‌پیمایی در خیابان انقلاب و مقابل دانش‌گاه را داشت، با گروه‌های موافق درگیری پیدا کرد که در اثر این برخورد، کلیه‌ی تراکت‌ها و اعلامیه‌های آن‌ها پاره پاره شد و تنی چند نیز کتک خوردند. خیابان شانزده آذر... تا آخرین ساعات بعد از ظهر کاملاً بسته بود...» (۴۰) اما «اوضاع در داخل دانش‌گاه آرام‌تر از روزهای پیش بود.» (۴۱) «... انجمن دانش‌جویان مسلمان اعلام کرده است که به غیر از دفتر مرکزی که ساختمانی استیجاری است، بقیه تخلیه و تحویل مقامات دانش‌گاهی خواهد شد.» (۴۲)

«... در دانش‌گاه صنعتی شریف امروز از ورود افراد غیر دانش‌جو جلوگیری می‌کردند و در داخل و خارج دانش‌گاه، گروه‌هایی از مردم و دانش‌جویان با هم به گفت‌وگو پرداختند و تا ظهر امروز دانش‌جویان مسلمان و دانش‌جویان طرف‌دار سازمان مجاهدین خلق، حاضر به تخلیه‌ی مقر خود شدند.» (۴۳) در دانش‌گاه متحدین، انجمن دانش‌جویان مسلمان «دفتر خود را تخلیه کرده و انجمن اسلامی نیز آمادگی خود را اعلام کرده است.» (۴۴) «... در دانش‌گاه‌های تربیت معلم، پلی تکنیک، تهران و صنعتی شریف، دانش‌جویان و گروه‌های مردم در محوطه‌های این دانش‌گاه‌ها به گفت‌وگو پیرامون مسأله‌ی دانش‌گاه‌ها پرداختند. در دانش‌گاه تربیت معلم، دانش‌جویان انجمن اسلامی دو شب را در دانش‌گاه گذراندند... یکی از مسئولان انجمن اسلامی این دانش‌گاه گفت: از آن جایی که دانش‌گاه تربیت معلم سرپرست ندارد، انجمن اسلامی حاضر است دانش‌گاه را فقط به مقامات دولتی تحویل دهد...» (۴۵)

در دانش‌گاه ملی «اکثر دانش‌جویان در محوطه‌ی جلوی دانش‌گاه... اجتماع کرده و با یک‌دیگر بحث می‌کردند... انجمن اسلامی، جنبش دانش‌جویان مسلمان و انجمن دانش‌جویان مسلمان دفاتر خود را در این دانش‌گاه تخلیه کرده‌اند... گروه کثیری از دانش‌جویان... در تالار ابوریحان بیرونی تحصن کرده» بودند. (۴۶) «نماینده‌ی از کمیته‌ی مرکزی [انقلاب] جهت تخلیه دانش‌گاه و اخراج دانش‌جویان به تالار

ابوریحان آمد. دانش‌جویان از تخلیه‌ی دانش‌گاه خودداری کردند و به وسیله‌ی پیامی که به نماینده‌ی کمیته‌ی مرکزی ارائه دادند، از شورای انقلاب خواستند تا نمایندگانی جهت مذاکره با شوراهای دانش‌جویی که نماینده‌ی اکثریت دانش‌جویان می‌باشد، فرستاده شود.» آن‌ها گفتند: «تا زمانی که شورای انقلاب نمایندگان خود را برای مذاکره با شوراهای دانش‌جویی معرفی نکند، در تالار ابوریحان خواهند ماند و از دانش‌گاه و دفاتر سیاسی خود حفاظت خواهند کرد.» آن‌ها بر این نکته پای می‌فشارند، که باید «از آینده‌ی فعالیت‌های سیاسی در دانش‌گاه پس از بسته شدن دفاتر سیاسی آگاه شوند.» (۴۷) «... دانش‌جویان خواستار آن بودند، که در مورد تعطیل دانش‌گاه‌ها و نیز تخلیه‌ی دفاتر گروه‌های مختلف، شورای انقلاب باید با توجه به نظریات شوراهای دانش‌جویی، تصمیم بگیرد. این دانش‌جویان خواستار هیچ‌گونه درگیری نیستند، ولی تا جایی که امکان داشته باشد، برای آن که تخلیه نکنند، مقاومت خواهند کرد.» (۴۸)

کانون اصلی مقاومت، اما دانش‌گاه تهران است. از عصر روز یکشنبه، «گروه‌هایی از پاسداران انقلاب اسلامی و کمیته‌های منطقه‌ی هشت، به تدریج در خیابان‌های شانزده آذر و دیگر خیابان‌های اطراف دانش‌گاه حضور یافتند. پاسداران که... تا ساعت چهار صبح روز دوشنبه هر لحظه بر تعدادشان افزوده می‌شد، تا طلوع آفتاب دانش‌گاه تهران را شدیداً به محاصره‌ی خود در آورده بودند.» (۴۹) با این همه، دانش‌جویان مخالف استوار بر جای می‌مانند و این شب را در دانش‌گاه به صبح می‌رسانند.

## ۶

دانش‌جویان آن شب درهای دانش‌گاه تهران را می‌بندند. آن‌ها تنها کسانی را به درون دانش‌گاه راه می‌دهند، که کارت دانش‌جویی داشته باشند. (۵۰) دانش‌جویان پیش‌گام «با تشکیل هسته‌های مقاومت از دفتر پیش‌گام مرکزی، که در محل تالار مولوی دانش‌گاه تهران قرار دارد، حفاظت می‌کردند.» (۵۱) ساعت شش و نیم صبح دوشنبه «پاسداران شروع به تیراندازی هوایی نمودند و دانش‌جویان پیش‌گام نیز که تا این لحظه... بدون حربه بودند، خود را با چماق و سنگ مسلح نمودند و به مقابله پرداختند.» (۵۲) در این میانه «... دانش‌جویان

مدارس در چند خیابان تهران و خیابان‌های اطراف دانش‌گاه تهران به راه‌پیمایی پرداختند و در خیابان شانزده آذر برخورد‌هایی بین گروه‌های مخالف روی داد، که با دخالت پاسداران به برخوردها خاتمه داده شد.» (۵۳) سنگ‌اندازی اما تا ساعت یک و نیم بعد از ظهر جریان داشت که تا این ساعت، یک صد زخمی بر جای گذاشت. (۵۴)

«در ساعت دو بعد از ظهر... عده‌ای با دادن شعار «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله» و «منافق، فدایی، ستون پنجم آمریکایی» در اطراف دانش‌گاه تهران دست به راه‌پیمایی زدند و عده‌ای از راه‌پیمایان با استفاده از فرصت از لای میله‌ها، وارد محوطه‌ی دانش‌گاه شدند...» (۵۵) آن‌ها «قصد داشتند صفوف زنجیره‌ای دانش‌جویان را که از دو شب قبل در آن جا اجتماع کرده بودند، بشکنند.» (۵۶) در این هنگام، «اولین برخورد خونین... در داخل محوطه‌ی دانش‌گاه تهران به وجود آمد.» (۵۷) هجوم آوردندگان «مجهر به اسلحه‌ی سرد از قبیل چوب‌دستی، پاره آجر و سنگ، دشنه و چاقو بودند.» (۵۸) دانش‌جویانی که «در داخل دانش‌گاه سنگ گرفته بودند، با پرتاب سنگ» کوشیدند که از پیش‌روی حزب‌الله جلوگیری کنند و آن‌ها را واپس نشانند. (۵۹) در همین حال، افراد کمیته‌ها و پاسداران با شلیک چند رگبار هوایی، تشنجات را فرو نشانند و دو گروه تنها به دادن شعار پرداختند. دانش‌جویان در حالی که شعار «مرگ بر آمریکا» و «بستن دانش‌گاه‌ها، توطئه‌ی امپریالیسم» را می‌دادند، از مخالفان خواستند که آرامش خود را حفظ و سعی کنند از بروز هر گونه درگیری جلوگیری شود. (۶۰) «در این درگیری، عده‌ی زیادی از طرفین مجروح شدند که توسط آمبولانس‌های اورژانس به بیمارستان‌های مختلف انتقال داده شدند... ساعت سه بعد از ظهر، سه اجتماع در خیابان شانزده آذر تشکیل شد، که بخشی از آنان شعار می‌دادند... اتحاد، اتحاد، دانش‌جو ملت حامی توست» و گروه دیگر دانش‌جویان پیش‌گام از طرف مقابل پاسخ می‌دادند: «اتحاد، اتحاد، علیه امپریالیسم»، تفرقه و جدایی سلاح آمریکایی» و گروه سوم شعار «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله» را می‌دادند... صدای شلیک تیر در جلوی در شرقی دانش‌گاه به گوش می‌رسید. پس از شنیدن صدای تیر، دانش‌جویان شعار دادند «شهید دانش‌گاه راहत ادامه دارد... ناگهان طرفین که در خیابان شانزده آذر و خیابان





انقلاب و خیابان آناتول فرانس اجتماع کرده بودند، اقدام به جمع‌آوری سنگ و آجر و چوب‌دستی کردند و در اندک زمانی، انبوهی از چوب و سنگ و آجر در سراسر خیابان انباشته شد. سرتاسر ضلع جنوبی دانشگاه مملو از جمعیت بود و گروهی از مردم در مقابل خیابان شانزده آذر شعار می‌دادند: "حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله". هر لحظه تعداد جمعیت در خیابان انقلاب هم‌چنان افزوده می‌شد. هم‌چنین افرادی که در محوطه‌ی دانشگاه بودند، با سنگ و چوب پشت نرده‌های آهنین سنگر بندی کردند و گروهی از دانش‌جویان... در بعضی از پشت‌بام‌های مجاور ساختمان شانزده آذر در جلوی ساختمان باشگاه دانشگاه

سنگر بندی کردند...» (۶۱) در این هنگام، صدای رگبار گلوله‌ها فضا را پر کرد. «... پاسداران از ضلع شرقی داخل دانشگاه و عده‌ای دیگر از انتهای جنوبی خیابان شانزده آذر، به سوی جمعیت خیابان شانزده آذر شلیک می‌کنند. در بالای ساختمان، روبروی سینما کاپری و در بالای سینما کاپری، هر کدام یک تیربار مشرف به مدخل جنوبی و ضلع شرقی خیابان شانزده آذر کار گذاشته‌اند و به طور مداوم... شلیک هوایی می‌کنند... هشت نفر از دهان و گردن مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرند.» (۶۲) «تعداد زخمی‌ها به سیصد نفر رسیده بود و دو کشته بر جای مانده بود.» (۶۳) دانش‌جویان مجروح را به کمیته‌ی امداد دفتر دانش‌جویان پیش‌گام (۶۴)، که پزشکان و امدادگران وابسته به سازمان پیکار و دیگر گروه‌های مخالف با آن هم‌کاری می‌کردند، می‌بردند و در صورت نیاز

«در میان بارانی از سنگ» به بیمارستان‌های خمینی، شریعتی، لقمان‌الدوله و سینا انتقال [می‌دادند]. (۶۵) حتی یک لحظه صدای آژیر آمبولانس‌ها قطع نمی‌شد. (۶۶) «... در سر چهارراه‌ها، دانش‌جویان و دانش‌آموزان با پلاکاردهایی نیاز فوری به خون +O و -O را به اطلاع مردم می‌رساندند. بعضی از پلاکاردها خیر از تعداد شهدا و زخمی‌هایی می‌دهد، که به بیمارستان‌ها انتقال داده شده‌اند... سیل پنبه و وسایل پانسمان به سوی بیمارستان سرازیر است. بعضی از پلاکاردها احتیاج فوری به انواع داروها را ذکر می‌کنند. بعضی دیگر از وضع مجروحین بیمارستان‌ها خبر

می‌دهند.» (۶۷) دانش‌جویان به طور مداوم از بلندگوها از پزشکان و جراحان استمداد می‌طلبیدند. (۶۸)

«ساعت چهار بعد از ظهر... دانشگاه و خیابان‌های اطراف آن، محل خونین‌ترین صحنه‌ی زد و خورد بین گروه‌ها گردید. از دو سو به طرف یک‌دیگر سنگ پرتاب می‌کردند، به طوری که فضای بین دو گروه انباشته از سنگ بود و تیراندازی از سوی پاسداران، برای متفرق کردن دو گروه ادامه داشت. عده‌ای افراد مسلح با اتوموبیل‌های بنز بدون شماره که همگی مسلح به ژ-۳ و کلت بودند، مرتباً از داخل اتوموبیل... تیراندازی می‌کردند و پاسداران هم از گاز اشک‌آور استفاده می



کردند. قسمتی از خیابان شانزده آذر در اختیار دانش‌جویان پیش‌گام قرار داشت. کسانی در جهت مخالف با دانش‌جویانی که در مرکز پیش‌گام مستقر بودند، هر چند یک بار به این مرکز حمله می‌کردند. این درگیری بین گروه‌ها به جنگ تن به تن کشید و عده‌ی کثیری که بر اثر پرتاب سنگ و آجر یا چاقو و قمه و چوب‌دستی مجروح شده بودند، توسط آمبولانس به اورژانس نزدیک‌ترین بیمارستان انتقال داده شدند... عده‌ی کثیری از افراد مجروح که سطحی زخمی شده بودند، پس از درمان سرپایی مجدداً به صحنه باز می‌گشتند.» (۶۹)

به زودی خیابان شانزده آذر محل گرد آمدن هواداران دانش‌جویان مخالف می‌شود. مقر کمیته‌ی هماهنگی دانش‌جویان پیش‌گام، مبارز، هواداران پیکار و راه‌کارگر در این جاست. هم از این روست، که صفوف دانش‌جویان... با حلقه کردن دست‌های خود به یک‌دیگر، در چند ردیف حلقه‌های زنجیر "می‌سازند... تا در برابر حمله‌ی حزب‌اللهی‌هایی که در "مقابل خیابان شانزده آذر شعار می‌دادند، ایستادگی کنند." حزب‌اللهی‌ها می‌کوشند از خیابان انقلاب راه خود را به خیابان شانزده آذر باز کنند. اما با مقاومت هواداران دانش‌جویان مخالف روبرو می‌شوند. "در تقاطع خیابان انقلاب شانزده آذر درگیری‌های موضعی

رُخ می‌دهد و باز شماری زخمی می‌شوند و باز شماری "مقاوم به دست می‌گیرند و استمداد خون، پنبه و دارو می‌کنند." (۷۰) «گروه‌هایی از مردم شروع به راه‌پیمایی کرده و در حالی که شعار می‌دادند: "دانش‌جو اتحاد، اتحاد، ملت حامی توست، نه سازش، نه تسلیم نبرد با آمریکا"، از میان خیابان شانزده آذر عبور کردند. دانش‌جویان پیش‌گام از طرف مقابل شعار می‌دادند: "اتحاد اتحاد علیه امپریالیسم، تفرقه و جدایی سلاح آمریکایی"، "اتحاد، مبارزه، پیروزی"، "پُر خروش، پُر توان علیه امپریالیسم". در همین حال، صدای شلیک تیر در جلوی در شرقی دانشگاه به گوش می‌رسید.» (۷۱) «در ساعت شش بعد از ظهر، گروهی در داخل دانشگاه، پشت نیمکت‌ها موضع گرفته بودند. در این میان، عده‌ی که چوب به دست داشتند، می‌کوشیدند از نرده‌ها عبور کرده وارد دانشگاه شوند... حدود ساعت

شش و ده دقیقه در همین نقطه، گاز اشک‌آور شلیک شد و مردم برای خنثی کردن اثر آن اقدام به روشن کردن آتش نمودند.» (۷۲) «اطراف دانشگاه تهران، غلغله است. دختران و پسران جوان تابلوهای... می‌چرخانند: "دانشگاه شهید داد". کمی پایین‌تر، تابلویی دیگر خبر از شانزده شهید می‌دهد... صدای آژیر آمبولانس‌ها هم که مرتب در خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران در حرکت هستند، قطع نمی‌شود... ساعت هفت بعد از ظهر است که پیام امام از طریق بلندگوها در میدان انقلاب پخش می‌شود. مردم از گوشه و کنار با شنیدن صدای امام، خود را به محل‌های نزدیک‌تر

به بلندگو رسانند. به نظر می‌رسد که برای چند لحظه هم که شده، آتش‌بس برقرار شده و دیگر از باران سنگ و چوب و نواع‌های دوطرفه خبری نیست. مردم در میدان انقلاب از طریق اتومبیل‌هایی که رادیو داشتند به پیام امام گوش فرا می‌دادند.» (۷۳)

«... ما می‌گوییم که دانش‌گاه ما مبدل شده است به یک میدان جنگ تبلیغاتی... ما می‌گوییم باید از بنیاد باید تغییر بکنند... معلمینی که در مدارس ما، اساتیدی که در دانش‌گاه‌های ما هستند، بسیاری از آن‌ها در خدمت غرب هستند؛ جوان‌های ما را شست‌وشوی مغزی می‌دهند. جوان‌های ما را تربیت فاسد می‌کنند... ما می‌خواهیم که اگر ملت ما در مقابل کمونیسم ایستاد، تمام دانش‌گاهیان ما هم در مقابل کمونیسم بایستند... این‌هایی که در خیابان‌ها، داخل دانش‌گاه‌ها درگیری ایجاد می‌کنند... این‌ها اشخاصی هستند که طرف‌دار غرب و یا شرق هستند و به عقیده‌ی من طرف‌دار غرب هستند... عزیزان من، ما از حصر اقتصادی نمی‌ترسیم. ما از دخالت نظامی نمی‌ترسیم. آن چیزی که ما را می‌ترساند، وابستگی فرهنگی است. ما از دانش‌گاه استعماری می‌ترسیم... ما از دانش‌گاهی می‌ترسیم، که آن طور جوان‌های ما را تربیت کند که خدمت به کمونیسم کنند... من آن چیزی را که شورای انقلاب و رییس‌جمهور راجع به تصفیه دانش‌گاه گفتند و راجع به این که باید دانش‌گاه از این جهاتی که در او هست بیرون برود تا مستقل بشود تا ما بتوانیم استقلالش را حفظ بکنیم، پشتیبانی می‌کنم و من از تمام جوان‌ها خواستارم کارشکنی نکنند و مقاومت نکنند و نگذارند که اگر مقاومت کردند ما تکلیف آخر را برای ملت معین کنیم... امیدوارم که همان طوری که پیشنهاد شده است، دانش‌گاه‌ها را از همه‌ی عناصر تخلیه کنند و از همه‌ی وابستگی‌ها تخلیه کنند تا این که انشاءالله دانش‌گاه صحیح اخلاقی اسلامی، فرهنگ اسلامی تحقق پیدا بکند.» (۷۴)

پیام خمینی تکلیف آخر را تعیین کرد و هر تردید و توهمی را از میان برداشت: سنگر مقاومت دانش‌گاه اگر خودخواسته برچیده نشود، با زور برچیده خواهد شد و نیروی حزب‌الله هم به "چپ نمایان غرب‌زده‌ی ضد انقلاب" رحم و شفقت نخواهد کرد. حزب‌الله اما تاب آن را نیز نداشت، که به دانش‌جویان

مخالف مجالی برای تامل دهد. بلافاصله پس از پایان پیام امام از رادیو، حمله به دانش‌گاه از سر گرفته می‌شود: «پاسداران با شلیک تیرهای هوایی و پرتاب گاز اشک‌آور سعی می‌کنند جمعیت را به خیابان‌های اطراف دانش‌گاه و به خصوص خیابان‌های روبروی در جنوبی و اصلی دانش‌گاه عقب بنشانند. مردم با آتش زدن کاغذ سعی می‌کنند خود را از آسیب گاز اشک‌آور برهانند. پرتاب سنگ هنوز هم بسیار عادی محسوب می‌شود. دانش‌جویان در داخل دانش‌گاه دیده می‌شوند، که برای خود سنگ‌هایی از بلوک‌های سیمانی ساخته‌اند و در پناه آن به شعار دادن و سرود خواندن می‌پردازند. تعداد کسانی که در داخل دانش‌گاه هستند را نمی‌توان حدس زد... پاسداران به وسیله‌ی بلندگو از افراد داخل دانش‌گاه تهران می‌خواهند، که با حفاظت پاسداران به هر نقطه که مایلند بروند؛ فقط جواب می‌آید: "اتحاد، مبارزه، پیروزی..."، ناظران تصور نمی‌کنند کسانی که داخل دانش‌گاه هستند حتا در صورت تمایل بتوانند خارج شوند. در خیابان شانزده آذر هم چنان حلقه‌ی زنجیر محافظتی دانش‌جویان... بسته مانده است. "کمیته‌ی هماهنگی دفاع از آزادی دانش‌گاه"، دانش‌جویان مخالف را از دیگر دانش‌گاه‌ها فرامی‌خواند، که با تمرکز نیرو سنگر دانش‌گاه تهران را تقویت کنند.» (۷۵)

پیام رادیویی رییس‌جمهور مبنی بر تخلیه‌ی جمعیت از خیابان‌های اطراف دانش‌گاه تهران برای چندمین بار خوانده می‌شود. عده‌ای از مردم در حال رفتن از محل هستند... [حزب‌اللهی‌ها] به راه‌پیمایی می‌پردازند و شعار ضد فدایی می‌دهند. (۷۶) حلقه‌ی محاصره لحظه به لحظه تنگ‌تر می‌شود: «صدای تیراندازی لاینقطع به گوش می‌رسد... گزارش‌های تایید نشده‌ای حکایت از کشته شدن بیست نفر می‌کند.» (۷۷) در این حال و هوا، رهبری دانش‌جویان پیش‌گام که از نخستین ساعات بعد از ظهر زمزمه‌ی گشودن باب مذاکره با مقامات دانش‌گاه و دولت را سر داده بود و با مخالفت دیگر اعضای کمیته‌ی هماهنگی دانش‌جویان روبرو شد بود و به همین علت قرار مذاکره با دکتر هاشم صباغیان عضو هیات‌مدیره‌ی موقت دانش‌گاه تهران و دکتر حسن حبیبی وزیر فرهنگ و آموزش عالی را چند بار به تاخیر انداخته بود، آمادگی خود را برای آغاز مذاکرات اعلام می‌دارد. این اعلام آمادگی بدون آگاهی و سازگاری دیگر اعضای کمیته‌ی هماهنگی

انجام گرفت. (۷۸)

«ساعت ده شب جلسه‌ای با حضور دو تن از گروه پیش‌گام، دو نفر از نخست‌وزیری، دکتر حسین بنی‌صدر و آقای پیرحسینی، دو نفر نماینده‌ی کمیته‌ی مرکزی، مدیریت دانش‌گاه تهران و آقایان محمد مدیرشانه‌چی و احمد علی بابایی برگزار شد...» (۷۹) نمایندگان پیش‌گام در این نشست خواسته‌هایشان را به این صورت طرح کردند:

«۱- ادامه‌ی فعالیت دانش‌گاه تا پایان سال؛ ۲- تضمین آزادی فعالیت سیاسی و صنفی در تمام دانش‌گاه‌ها و مدارس عالی؛ ۳- تامین دفاتر فعالیت دانش‌جویی توسط شوراهای دانش‌جویان و دانش‌گاهیان.» (۸۰)

نمایندگان دولت و سرپرستان دانش‌گاه نمی‌توانستند مصوبه‌های شورای انقلاب را زیر پا بگذارند و به دانش‌جویانی که آن‌ها را "ضد انقلاب" می‌پنداشتند، امتیازی دهند. در نتیجه، پس از نزدیک به دو ساعت مذاکره، نمایندگان پیش‌گام ناگزیر واپس می‌نشینند و تنها به یک خواست بسنده می‌کنند؛ این که بیانیه‌شان درباره‌ی واگذاری ستاد پیش‌گام به شورای دانش‌جویان و دانش‌گاهیان دانش‌گاه تهران، از رادیو خوانده شود. بیانیه‌ی که هرگز از رادیو پخش نشد، در برگرفته‌ی این نکته‌ها بود:

«... ما ضمن محکوم ساختن تهاجمات ضد مردمی، که در نتیجه‌ی آن صدها دانش‌جو زخمی و چندین تن از دانش‌جویان انقلابی به شهادت رسیدند، برای اجتناب از درگیری‌های بیش‌تر، محل ساختمان پیش‌گام مرکزی را از تاریخ سه شنبه دوم اردیبهشت ۵۹ به شورای دانش‌جویان و دانش‌گاهیان تحویل می‌دهیم و از همه‌ی مردم مبارز تهران دعوت می‌کنیم تا تصمیم نهایی شورای دانش‌گاه، از تجمع در محل ساختمان پیش‌گام مرکزی و خیابان‌های اطراف خودداری نمایند. بدیهی است، که ما مبارزه را برای حقوق یاد شده با همه‌ی توان خویش ادامه خواهیم داد...» (۸۱)

پذیرش این خبر برای توده‌ی دانش‌جویان و دانش‌آموزان پیش‌گام سخت سنگین بود و برای دیگر اعضای کمیته‌ی هماهنگی، چیزی در حد خیانت به حساب می‌آمد. دانش‌جویان پیکار نسبت این واپس‌نشستن، بر این باور بودند که:

«... در شرایطی که هنوز مقاومت





می توانست و می بایست ادامه یابد، سیاست شکستن مقاومت را در پیش گرفتند... [پیش گامی ها پذیرفته بودند] تا صبح روز سه شنبه سوم اردیبهشت ۵۹ (ساعت شش صبح) مقاومت ادامه پیدا کند تا بار دیگر با تحلیل از اوضاع مشخص تصمیم گرفته شود. اما این تصمیم و تعهد، با سیاستی که از جانب سازمان چریک های فدایی اعمال گردید، شکسته و زیر پا گذاشته شد...» (۸۲)

دانش جویان هوادار پیکار، راه کارگر و دانش جویان مبارز هم دیگر پای ماندن و مقاومت کردن نداشتند. آن ها نیز شرط عقل در آن دیدند که در پی پیش گام، نیروهای خود را از دانش گاه بیرون کشند تا به دست پاسداران تار و مار نشوند. پس در حالی که «صدای تیراندازی لاینقطع به گوش می رسید» (۸۳)، با سرهای افکنده و چشمانی گریان از سنگرها بیرون آمدند و ستادشان را به «اعضای هیات مدیره ی موقت دانش گاه تهران، نمایندگان کمیته ی مرکزی و... واگذارند». (۸۴) حدود «ساعت چهار بامداد... افرادی که در داخل دانش گاه بودند، در حالی که پارچه ی سفیدی... در دست داشتند، آمادگی شان را برای خروج از دانش گاه اعلام نمودند». (۸۵) ساعت پنج صبح، از امت حزب الله خواسته شد، که خیابان ها را ترک کنند. (۸۶) در همین ساعت «آخرین گروهی که تا آن لحظه... مقاومت می کرد، رسماً دفاتر و ستادهای خود را در دانش گاه تهران جمع ... کرد». (۸۷) در این موقعیت، «پاسداران از گروه پیش گام و [دیگر دانش جویان] به هنگام ترک دانش گاه محافظت کردند». (۸۸) با این حال، «صدای رگبار گلوله تا سحرگاه... به طور متناوب از دانشگاه تهران به گوش می رسید». (۸۹)

«... مقارن ساعت نه صبح، دکتر بنی صدر هم راه با اعضای شورای انقلاب و هیات دولت به محل دانش گاه تهران [آمدند]. هر لحظه بر خیل جمعیت افزوده می شد و شعار «مرگ بر سه مفسدین، توده ای و فدایی و منافقین» در فضای دانش گاه و خیابان های اطراف می پیچید... سرانجام رییس جمهوری و اعضای شورای انقلاب در محل خود مستقر شدند... آن گاه رییس جمهوری کشورمان بیاناتی ایراد کرد...» (۹۰) «... و این در حالی بود، که دکتر فاروقی رییس دانشگاه تبریز و دکتر محمد ملکی رییس دانشگاه تهران، استعفای شان را تسلیم رییس جمهور کرده بودند، [و] سرپرستاران دانش گاه تهران و

روسای چندین دانش گاه سرگرم نوشتن استعفای خود بودند». (۹۱) اعتراض نامه ی سرگشاده ی هیات علمی دانش گاه در روزنامه ی آن روز به چاپ رسید. (۹۲)

## ۷

گرچه دانش گاه را فتح کرده بودند، اما هم چنان به تاخت و تاز ادامه دادند؛ به ویژه در شهرستان ها و هر آن جا که نتوانسته بودند آن طور که می خواهند، تکلیف را یک سره سازند و تا ته خط پیش روند. دو نمونه به دست می دهیم؛ یکی در رشت و دیگری در اهواز.

«اطلاعات» در سوم اردیبهشت ماه می نویسد: «دیروز در پی وقایع خونین رشت، رادیو اعلام کرد که مجروحین نیاز فوری به خون دارند... [پس از اعلام این خبر] مردم رشت گروه گروه به سوی بانک خون این شهر حرکت کردند و خون دادند. در جریان درگیری های رشت هم چنین به چند کیوسک فروش کتاب و نشریات حمله ور شدند و آن ها را به آتش کشیدند. دیروز اوضاع شهر رشت به شدت ناآرام بود و دروازه های ورودی شهر به شدت توسط پاسداران کنترل می شد. دکتر معاونیان مدیرعامل بهداری و بهزیستی گیلان اعلام کرد، که متجاوز از یک هزار نفر در حوادث دیروز رشت زخمی شدند، و پنج نفر بر اثر اصابت سنگ و سلاح سرد و گرم کشته شدند.» همین روزنامه در ششم اردیبهشت می نویسد: «در جریان درگیری های سه شنبه ۷م شوم رشت شش نفر کشته شدند.» خبر جنایت اهواز که آن هم در سه شنبه دوم اردیبهشت روی می دهد، تکان دهنده تر است. در ساعت دو بعد از ظهر این روز،

حجت الاسلام جنتی حاکم شرع و امام جمعه ی این شهر، امت حزب الله را به گزاردن نماز در دانش گاه جندی شاپور فرا می خواند. پس از سخنان تحریک آمیزش، حرکت دسته های حزب الله که سنگ و چوب در دست داشتند، به سوی جمعیتی که در برابر دانش کده ی علوم اجتماعی گرد آمده بودند، آغاز می شود. آن ها در دایره ی حمایت پاسداران و شماری لباس شخصی مسلح به سلاح گرم، دانش جویان را به باد کتک می گیرند: «... عده ای را وحشیانه با چوب و میله ی آهنی می زدند، تا جایی که دانش جویان غرق در خون به حال اغما می افتادند. در یک مورد، دانش جویی را با زنجیر به روی زمین می کشیدند و در همان حال می زدند. پیکر غرق به خون این دانش جو، که در حال اغما بود نیز از حملات وحشیانه در امان نماند. بعضی از پاسداران حتا در فاصله ی سه چهار متری هدف می گرفتند و به پای دانش جویان شلیک می کردند. متلاً رفیق جبریل هاشمی را به این ترتیب به گلوله می بندند، که در بیمارستان بر اثر جراحات وارده به شهادت رسید... دختری را متوقف می کنند و کلت را به شقیقه اش گذاشته و شلیک می کنند... دستگیرشدگان را سوار ماشین کرده و با کتک و فحاشی به زندان می برند. در چندین مورد، حمله و تجاوز به دختران انجام می گیرد و تاکنون جسد سه دختر را از رودخانه ی کانون بیرون کشیده اند. بیش از ۷۰۰ نفر زندانی و چند صد نفر زخمی و ده ها شهید نتیجه ی انقلاب فرهنگی است، که به راه انداخته اند... روز پنجشنبه چهارم اردیبهشت ماه ۵۹، جنایت هولناک دیگری در تالار شهرداری (یکی از اماکنی که زندانیان





را به آن جا می‌بردند) اتفاق افتاد. در حالی که خانواده‌های زندانیان در خارج از تالار شهرداری اجتماع کرده بودند و به این جنایات اعتراض می‌کردند، زندانیان به دادن شعار ضد آمریکایی می‌پردازند. پاسداران محافظ با قساوت تمام به روی آنان آتش می‌گشایند. در این کشتار ددمنشانه، هشت زندانی شهید و لاقل سی و شش نفر زخمی می‌شوند... در اخباری که از طرف رژیم در این باره منتشر شد، چنین ادعا شده است که زندانیان اهواز شورش کردند و در این شورش چهار نفر کشته شدند، که یکی از آنها دختری به نام مهناز معتمدی بود. واقعیت از این قرار بود، که اصلاً شورش صورت نگرفته بود. پاسداران پس از یورش به دانشگاه عده‌ی زیادی از دانش‌جویان را دستگیر کردند و چون زندان پُر شده بود و جا نداشت، آن‌ها را به سالن شهرداری منتقل کردند. وقتی دانش‌جویان به برخوردهای پاسداران و نحوه‌ی بازداشت خود اعتراض کردند، پاسداران با خشونت بیش‌تری یورش آوردند و آن‌ها را بی‌محابا به گلوله بستند. (۹۳) هفته‌نامه‌ی «پیکار» گزارش می‌دهد: «... نزدیک به ۸۰۰ نفر زندانی در دسته‌جات مختلف و در نقاطی مانند گاراژ اتوموبیل، تالار شهرداری، مرکز سپاه، کمیته‌ی صحرا و ... نگه‌داری می‌شوند... در یک گاراژ جنب بیمارستان جندی شاپور، ۱۷۰ نفر دختر محصل و دانش‌جو در بدترین وضعی زندانی می‌باشند. گذشته از دستگیری افرادی که در بیمارستان و پیشه‌های اطراف دانش‌گاه بودند، فالانژها و پاسداران به هر کسی که از نظر قیافه و با شناسایی قبلی در خیابان و یا محل‌های تجمع مردم مشکوک می‌شدند، دستگیر می‌کردند...» (۹۴)

## ۸

چند نفر در جریان آن انقلاب فرهنگی کشته شدند؟ چند نفر آسیب‌های سخت دیدند؟ چه شمار به زندان افتادند؟ و چند تن از این زندانیان به جوخه‌های اعدام سپرده شدند؟ نه در آن روزها و نه در ماه‌ها و سال‌های پس از آن روزها، پاسخی به این پرسش‌ها داده نشده است. دولت‌های جمهوری اسلامی، همگی، کوشیده‌اند این جنایت را نیز از دیدگان پنهان و کتمان کنند. حدس و گمان‌ها اما بر مدار چند ده کشته می‌گردد و تا آن جا که می‌دانیم، تاکنون فهرستی از این کشته شدگان به دست داده نشده است. اما بنا بر گزارش‌های دو روزنامه‌ی دولتی و هفته‌نامه‌ی

چند سازمان سیاسی می‌شود به نام سی و هفت نفر از جان‌باختگان آن رویداد تاریخی دست یافت. همین جا بگوییم که در گزارش روزنامه‌ها، در عین حال به جان‌باختگانی اشاره شده که هویت‌شان شناخته نشده است. برای مثال، در «اطلاعات»، ششم اردیبهشت ۱۳۵۹، می‌خوانیم: «یک نفر مجهول‌الهویه که بر اثر شدت جراحات وارده جسدش متلاشی شده و مورد شناسایی واقع نشده، در درگیری‌های شهر رشت کشته شد.» یا در «کیهان»، دوم اردیبهشت ۱۳۵۹، می‌خوانیم: «بنا بر گزارش خبرنگار خبرگزاری پارس از بیمارستان امام خمینی، تا ساعت یک و چهار دقیقه بامداد، تعداد مجروحینی که به این بیمارستان آورده‌اند به ۱۵۷ نفر می‌رسد. هم‌چنین تعداد کشته شدگان نیز سه نفر است، که اسامی دو نفر از آن‌ها که به ضرب گلوله کشته شده‌اند، به این شرح می‌باشد. ۱- محسن رفعتی، دانش‌جوی دانش‌گاه مشهد (انستیتو تکنولوژی)؛ ۲- فریدون آشوری؛ ۳- نفر سوم که مجهول‌الهویه می‌باشد، به ضرب چاقو کشته شده است.» یا مواردی از این دست: «... در مورد دو نفر از مجروحین، معالجه موثر واقع نشد و در نتیجه کشته شدند.» (۹۵) و یا: «رشت: پنج کشته، هزار مجروح، اهواز: پنج کشته، دویست مجروح، زاهدان: یک کشته، پنجاه مجروح...» (۹۶) یا در بیانیه‌ی اعضای هیات علمی دانش‌گاه تربیت معلم، که در روزنامه‌ی «اطلاعات»، سی و یکم فروردین، منتشر شد، به حمله گروه‌های ضربت اشاره شده است که «منجر به قتل یک نفر شد». نیز به مورد خانواده‌هایی بر می‌خوریم، که نمی‌خواستند نام فرزند جان‌باخته‌شان فاش شود. این را هم بگوییم، که از سی و هفت تن جان‌باخته‌ای که نام‌شان در زیر می‌آید، هفت تن کسانی هستند که در جریان جنبش دانش‌جویی فروردین - اردیبهشت ۵۹ دستگیر می‌شوند و پس از فتح دانش‌گاه اعدام می‌گردند. یکی از این هفت تن از رشت بود و شش تن دیگر از اهواز. نام‌هایی را که یافته‌ایم به ترتیب می‌آوریم:

- شیراز:

۱- نسرین رستمی،

- اهواز:

۲- غلام سعیدی، ۳- فرزانه رضوان، ۴-

جبریل هاشمی، ۵- حمید درخشان، ۶-

طاهره حیاتی ( دانش‌آموز چهارده ساله، که

با قمه کشته شد)، ۷- فرهنگ انصاری، ۸-

محمود لرستانی، اهواز، کارگر شرکت نفت،

۹- سعید مکوندی، ۱۰- محمد عزیزپور، ۱۱- مهناز معتمدی

۱۲- مهدی علوی شوشتری، ۱۳- احسان‌الله

آبفشانی،

- زاهدان:

۱۴- صادق نظیری،

- مشهد:

۱۵- شکرالله مشکین فام، ۱۶- محسن

رفعتی،

- گیلان:

۱۷- منیره موسی پور، ۱۸- امان‌الله ایمانی،

۱۹- جهانی، ۲۰- محمد شادمان، ۲۱- خسرو

بنیاد، ۲۲- اصغر مجاب‌آبادی، ۲۳- علی

صفرزاده (طرقی)، محصل، ۲۴- اصغر بیک

آبادی، کارمند، ۲۵- پیروز براندخت، ۲۶-

جواد گرگری، ۲۷- اصغر گنجی، ۲۸- احمد

گنجه‌ای،

- تهران:

۲۹- محسن رفعتی، اول اردیبهشت ۵۹،

هجوم پاسداران به دانش‌گاه تهران، ۳۰-

فریدون آشوری،

هفت تنی که پس از فتح دانش‌گاه در اهواز

و رشت به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند،

این‌ها هستند:

۳۱- احمد موزن، فارغ‌التحصیل دانش‌گاه

اهواز، هوادار پیکار، ۳۲- مسعود دانیالی،

دیپلمه‌ی پیکار، اهواز، هوادار پیکار، ۳۳-

دکتر اسماعیل نریمیس، پزشک درمان‌گاه

حصیرآباد اهواز، پیش‌گام، ۳۴- مسعود

ریبعی، دانش‌جوی فوق‌لیسانس علوم

تربیتی، پیش‌گام، ۳۵- غلام حسین صالحی،

دانش‌جوی علوم کامپیوتر، پیش‌گام، ۳۶-

اسداله خرمی، دانش‌جوی دانش‌کده علوم

تربیتی، پیش‌گام، ۳۷- فرامرز حمید، شهادت

تابستان ۵۹، تیرباران در شهر رشت.

## ۹

چه کسانی و به چه نسبتی در این رویداد خونین دست داشتند؟ دستور حمله به دانش‌گاه‌ها را آیت‌الله خمینی داد. این هم که سران حزب جمهوری اسلامی (بهشتی، رفسنجانی، خامنه‌ای و...) در تصمیم‌گیری و نیز طرح‌ریزی آن نقشی مهم داشتند، محل تردید نیست. و این که نیروی پیش‌برنده‌ی طرح حمله به دانش‌گاه‌ها، دانش‌جویان پیروی خط امام بودند و انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت که با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، پیوندی تنگاتنگ داشتند. این را هم می‌دانیم، که بازوی اصلی سرکوب



حزب الله بود (همان‌ها که امروز "لباس شخصی"ها نامیده می‌شوند)، که سران حزب جمهوری اسلامی می‌چرخاندندش. امر پاک سازی دانش‌گاہیان و دانش‌جویان و هم‌چنین اسلامی کردن فضاها و درس‌های دانش‌گاہی نیز با ستاد انقلاب فرهنگی بود (علی شریعتمداری، محمد جواد باهنر، مهدی ربانی املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس‌آل‌احمد و جلال‌الدین فارسی). این‌ها هیچ کدام درباره‌ی چند و چون آن لشکرکشی و نقشی که خود در کارزار ایفا کردند، کلامی نگفته‌اند. حتا آن دسته‌شان که بعدها "اصلاح‌طلب" شدند، نسبت به این رویداد - هم‌چون بسیاری دیگر از رویدادهای دوره‌ی انقلاب - سکوت پیشه کرده‌اند. چند تنی هم که پس از گذشت بیست سال و به زمان شدت‌گیری جدال برای قدرت، چند کلامی درباره‌ی آن روزها گفتند، بر آن چه پیش‌تر گفته شده، چیز زیادی نیفزوده‌اند. چه، از این رویداد نیز تنها در ربط با تثبیت و تحکیم موقعیت خود و دوستان‌شان سخن گفته‌اند و یا که برای افشاکاری از رقیب آن را دست‌آویز قرار داده‌اند. چند نمونه به دست می‌دهیم:

«در تهران، انجمن اسلامی دانش‌گاہ علم و صنعت به محوریت افرادی مثل احمدی نژاد (رئیس‌جمهور فعلی کشورمان) اولین حرکت را در پاک‌سازی دانش‌گاہ‌ها از دفاتر گروه‌های مسلح و غیرمسلح در حال جدال با نظام اسلامی، آغاز کردند. سپس دانش‌گاہ‌ها، یکی پس از دیگری به کنترل دانش‌جویان خط‌امامی درآمد. این اقدامات گاه به دلیل واکنش مسلحانه‌ی گروه‌ها، چهره‌ای خونین می‌یافت. گریزی از آن نبود، که مردم که بیش از یک سال شاهد حرکت‌های هرج و مرج طلبانه‌ی گروه‌های پُر ادعا و دور از خواسته‌های ملت بودند، به طور مستقیم وارد صحنه شوند.» (۹۷)

هدایت‌الله آقایی، که آن زمان عضو انجمن اسلامی دانش‌گاہ صنعتی شریف بود و اینک از اعضای شورای مرکزی حزب کارگزاران است، با سرافرازی و بی‌هیچ اشاره‌ای به نقش خود، به نگاه رییس‌جمهور احمدی نژاد می‌پردازد و می‌گوید:

«بله، طیفی در دانش‌گاہ علم و صنعت، انجمن اسلامی دانش‌جویان را در دست داشتند که آقای محمود احمدی‌نژاد و [مجتبی] هاشمی ثمره هم از آن‌ها بودند.

آن‌ها آدم‌های متدینی بودند، اما سلیقه‌های خاص و متفاوتی داشتند. مثلاً می‌خواستند در داخل دانش‌گاہ، حوزه‌ی علمیه درست کنند که ایده‌شان ناموفق ماند. البته یک ساختمان را هم به همین منظور در داخل دانش‌گاہ گرفتند و افرادی را هم از قم آوردند. ایده‌ی دیگری که داشتند این بود که دانش‌جویان را بفرستند قم تا طلبه شوند و بعد با لباس طلبگی برگردند و در دانش‌گاہ درس بدهند. این کار آن‌ها هم البته نگرفت. چون آن‌هایی که به قم رفتند یا همان‌جا ماندند یا حوزه‌ها را رها کرده به دانش‌گاہ روی آوردند. آن‌ها، همان طور که گفتم، اعتقادات خاصی داشتند و امروز هم همان اعتقادات را در اداره‌ی کشور دنبال می‌کنند.» (۹۸)

محمد قوچانی، آن گاه که عباس عبدی را به اتهام جاسوسی برای بیگانگان گرفتند، در پشتیبانی و تبرئه‌ی او یادآور شد:

«عباس عبدی، سعید حجاریان و دیگر فرزندان نازی‌آباد از رهبران انقلاب فرهنگی شدند: چهره‌ی فعال و پُر تلاش عبدی را در واقعه‌ی پاک‌سازی دانش‌گاہ‌ها از عناصر گروهکی و اتاق‌های جنگ گروه‌های معاند با نظام اسلامی و... در جریان انقلاب فرهنگی در اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ به خوبی به یاد دارم و زمانی را که در مناظرات تلویزیونی دانش‌جویان مسلمان با دگراندیشان آن زمان شرکت می‌کرد و گفتار خود را با قرائت آیه‌ی شریفه‌ی رب الشرح لی صدری... آغاز می‌نمود.» (۹۹)

حشمت‌الله طبرزدی "درباره‌ی حرکت بسیار زیان‌آور انقلاب فرهنگی، که دفتر تحکیم وحدت و آیت‌الله خمینی آن را پایه‌گذاری کردند..." بیش‌ترین اطلاع و آگاهی‌یی که به دست داده، در این حدود است:

«من در اواخر سال ۱۳۵۸، به عنوان نماینده‌ی انجمن اسلامی دانش‌جویان محل تحصیل وارد دفتر تحکیم وحدت شدم و به عضویت شورای عمومی این دفتر درآمدم. دوران ورودم به دفتر تحکیم با بحث راه‌اندازی انقلاب فرهنگی هم‌زمان شده بود و به صورت طبیعی در بستر این حرکت اشتباه قرار گرفتم، که بعداً در مورد آن توضیح خواهم داد. با به راه افتادن انقلاب به اصطلاح فرهنگی (یا بهتر بگویم تصفیه‌ی مخالفین از دانش‌گاہ) و در اواخر سال ۱۳۵۹ فراکسیونی از چند

انجمن اسلامی به وجود آمد، که من از اعضای فعال آن فراکسیون... بودم.» او از بابت سهمی که دانسته نیست چه بوده، «همواره از مردم پوزش خواسته» است! (۱۰۰)

صادق زیباکلام نیز که در جریان حمله به دانش‌گاہ از جمله اعتراض‌کنندگان و امضاءکنندگان "نامه‌ی سرگشاده‌ی هیات علمی دانش‌گاہ‌های تهران" بود (۱۰۱)، پس از فتح دانش‌گاہ از حامیان انقلاب فرهنگی و در تمام دوران تعطیل سی ماهه‌ی دانش‌گاہ (پانزدهم خرداد ۵۹ تا یازدهم آذر ۱۳۶۱) از بلندپایگان ستاد انقلاب فرهنگی، هر بار که از «تعطیلی دانش‌گاہ‌ها که کار اشتباهی بود، هست و خواهد بود» حرف زده، واقعیت را کژ و کوژ کرده:

«نباید فراموش کنید که پیاده نظام انقلاب فرهنگی، دانش‌جویان بودند. اصلاً دچار این توهم نشوید، که رفتند و سرباز آوردند! نه خیر، خود دانش‌جویان این کار را کردند و اصل این ماجرا از دی و بهمن ۵۸ بود. آن بولدوزری که آمد دانش‌گاہ را بست، جنبش دانش‌جویی بود و آن زمان دانش‌جویان در کجا که نبودند؟ در سپاه، در دادگاه‌های انقلاب و در شورای انقلاب، همه جا دانش‌جو بودند. تنها انگیزه‌ای که در آن زمان نداشتیم، انگیزه‌ی سیاسی بود. یعنی اصلاً دون شان خود می‌دانستیم، که چهار تا دانش‌جو و استاد را اخراج کنیم. روایت تاریخی انقلاب فرهنگی تاریک است، چون تا به حال متأسفانه آن گونه که بود بازگو نشده است.» (۱۰۲)

کاش به جای «حلالیت طلبیدن» و درخواست بخشش از هر کسی که «در نتیجه‌ی بسته شدن دانش‌گاہ، ضرر و زیانی متوجه‌اش شده»، به سهم خود می‌کوشیدند که روایت خود را بازگویند و از این ره‌گذر نوری بر واقعیت تاریخی بتابانند.

\*\*\*

برگرفته از کتاب «گریز ناگزیر»، سی روایت گریز از جمهوری اسلامی ایران، به کوشش: میهن روستا، مهناز متین، سیروس جاویدی، ناصر مهاجر، «نشر نقطه»، ۱۳۸۷، جلد دوم، صفحات ۶۲۷-۶۵۶.

زیرنویس‌ها در کتاب و در آرشیو «نگاه» موجود هستند.

\*\*\*

